



میم مثل معلم مهربان
خاطر بازی با معلمانی که علاوه بر درس و مشق درس زندگی نیز به ما موختند

۲۲

■ شنبه ۱۴ اردیبهشت ۱۴۰۳ | ۱۱ خرداد ۱۴۴۴ | سال سی و یکم | شماره ۱۷۶

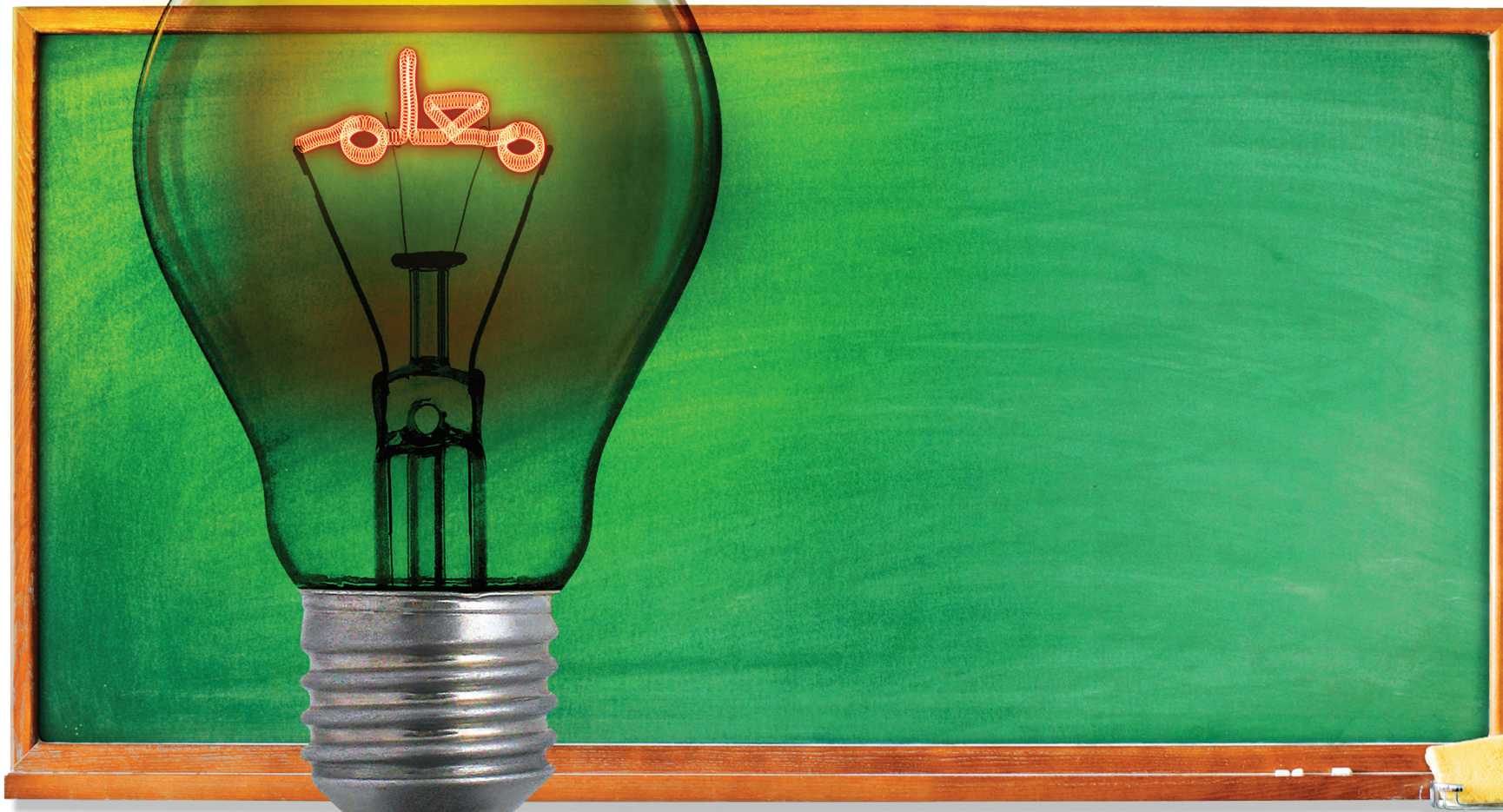
تجلیل از معلمان به روش‌هایی استثنایی

روز معلم در مدارس معلولان متفاوت‌است

۲۴



همیشه در یاد معلمان



طرح همشهری/محمدعلی خطایی

سرکلاس خاص‌ترین معلم‌ها

■ نگاهی به زندگی معلمانی که شهرت پیدا کرده‌اند

■ مراسم روز معلم در مدارس دانش آموزان استثنایی

مزارش
رابعه تیموری
روزنامه‌نگار

از روز اول که به‌عنوان معلم به کلاس درس پا گذاشتند تا روزی که با دنیای آموزگاری خداحافظی کردند، هر یک از شاگردان خود را در کسوت و لباس هنرمند، سیاستمدار، ادیب یا ورزشکاری برجسته و پر آوازه می‌دیدند که شهرت نیک و خوشنامی آنها معلم‌شان را هم سر بلند خواهد کرد. قرار بود این احساس شادی و سربلندی از تربیت شخصیت‌های پسر آوازه را در گمنامی تجربه کنند و مانند صحنه‌گردانانی باشند که هنر نمایی و خلاقیت را به باز نگارن می‌آموزند اما در پرده آخر روی سن ظاهر نمی‌شوند تا در کف و هوای روزگار بر مدار دیگری چرخید و خودشان افرادی صاحب‌شهرت و معروفیت شدند که هم محک و تراز کاربلدی و هنرمندی معلمان‌شان باشند و هم برای شاگردان قدیمی‌شان به معلمانی خاص تبدیل شوند. در نوشتار زیر به معرفی چهره‌های مشهور و معروفی پرداخته‌ایم که روزگاری دور یا نزدیک به کسوت معلمی مشغول بوده‌اند:

مهران رجایی
ناظم بچه‌های مدرسه همت

بچه‌های مدرسه همت از آقای ناظم خوب حساب می‌برند و وقتی با آن چهره جدی و ابروهای گره‌کرده‌اش سراغ آنها می‌آمد، به‌قول معروف زود و تند و سریع ماست‌شان را کیسه می‌کردند اما مهران رجایی وقتی سرر کلاس درس می‌رفت تا واقعا و بدون نقش بازی کردن به تدریس و آموزش مشغول شود، با آنکه باز هم جدی بود، اما شاگردان نوجوانش به اندازه دانش آموزان مدرسه بچه‌های همت از او حرف شنوی نداشتند. حتی گاهی هم آقای ناظم را برپرس‌جو درباره عالم بازیگری کلاسه می‌کردند و کلاس درس گرافیک به کلاس آموزش بازیگری تبدیل می‌شد. بازیگر پر کار کشورمان سال‌ها پیش از آنکه به پیشنهادی متشوق دوست کارگردانش رضا میرکریمی وارد عالم بازیگری شود، معلم بود و ۲۰سال از عمرش را در کلاس درس گذرانده است. او پس از هنرنامه‌ی در نقش آقای ناظم مدرسه «بچه‌های همت» پیشنهادهای بازیگری متعددی دریافت کرد و آنقدر سرش شلوغ شد که هنر جوان تهرانی از داشتن این معلم گرافیک دلسوز و جدی محروم شدند. رجایی دوران معلمی‌اش را جزو بهترین روزهای زندگی‌اش می‌داند و معتقد است آموزگاری

با وجود همه سختی‌هایش از شیرین‌ترین حرفه‌های دنیاست.

سیدجواد هاشمی
هزار و ۲بار بنشین و باشو

آقای رکورددار شهادت در سینمای دفاع‌مقدس، حتی وقتی فیلم بازی می‌کند، بیشتر از آنکه بازیگر باشد یک معلم است. شاید برای اینکه اعتقاد دارد بازیگری همان معلمی است، بااین تفاوت که تخته معلمی سیاه است و تخته بازیگری سفید. کارنامه سیدجواد هاشمی در جایگاه آموزگاری به همان پسر و پیمانی طومار فعالیت‌های هنری‌اش است. او ۱۳دهه در مدارس منطقه ۱۱ به تدریس مشغول بوده و به‌قول خودش همه درس‌ها را به جز فیزیک و ریاضی و زبان انگلیسی تدریس کرده و در کسوت مربی علوم تربیتی هم ید طولایی دارد. شاگردان سیدجواد هاشمی، آقای معلم را فقط در قساب صفحه تلویزیون یا روی پرده سینما مهربان و بذله‌گو می‌دیدند و او برای شاگردانش معلمی سختگیر بود که اگر خطایی می‌کردند حتما تنبیه می‌شدند. جریمه آنها هم همان تنبیهی بود که در فیلم سینمایی «خراجی‌های یک» به‌دلیل اشتباه نیروهای تازمورد گردانش برای خودش در نظر می‌گیرد: هزار و ۲بار بنشین و باشوالته این تنبیه بیشتر زمانی به کارش می‌آمد که شاگردانش را برای اجرای برنامه‌های هنری به پشت جبهه می‌برد و به‌دلیل کم بودن فاصله آنها با دشمن ممکن بود خطاها یا سهل‌انگاری‌های کوچک‌شان به قیمت اسارت یا از دست دادن جانشان تمام شود.

سیروس هفتی
آقا معلم با کسی شوخی ندارد

از وقتی دانش آموزان سیروس همتی آقای معلم ریاضی را در نقش مجتبی دیدند که در فیلم سینمایی «مارمولک» وقت و بی‌وقت موی دماغ پرویز پرستویی می‌شد، نمی‌توانستند مانند گذشته در کلاس ساکت و آرام بنشینند و جلیسات سؤال و جواب درس ریاضی به پهلهای برای یسارآوری دیالوگ‌های ماندگار نقش مجتبی تبدیل می‌شد: «حاج آقا مسئله!» البته آقای معلم به قول خودش همیشه گره را دم حجله می‌کشت و از همان اول سال تحصیلی طوری رفتار می‌کرد که حساب کار دست بچه‌ها بیاید و کلاس درس ریاضی را با رنگ تفریح اشتباه نگیرند. با این حال کلاس‌هایش خشک و بی‌روح هم نبود و به لطف استعداد هنری‌اش مفاهیم پیچیده ریاضی و روابط اعداد و ارقام را در ذهن دانش‌آموزان ترسیم می‌کرد تا این درس چغر و بدقلق را آسان و باعلاقه یاد

بگیرند. بازیگر سریال «حیسان آبی» حالا که کسوت معلمی مو سپید کرده، با تشویق‌های خندان و یادگیری رشته‌های فنی و هنری هدایت می‌کند ولی در نخستین سال‌های خدمتش در آموزش و پرورش برای سربسه راه کردن یکی، ۲ نفر از شاگردان بازگوش‌اش به تنبیه با خط‌کش و خودکار متوسل شده است.

زهر اسعدی
روز پای تخته و شب در قاب تلویزیون

بازیگر نقش‌های عمه مهربان «یوسف‌پیامبر» و خاله دلسوز «مریم‌مقدس» در سال‌های جوانی‌اش معلم زبان انگلیسی مقطع دبیرستان بوده و بازیگری را پیش از حرفه معلمی آغاز کرده است. آن زمان از آنجا که هنر تئاتر مظلوم‌تر و مهجورتر از امروز و هنرپیشه‌هایش گمنام‌تر از اکنون بودند، کمتر کسی می‌دانست خانم معلم جوان در هنر نمایش هم دستی بر آتش دارد اما هنرنامه‌ی روی صحنه تئاتر از زهر اسعدی، خانم معلمی خلاق و مبتکر ساخته بود که محبوبیتش نزد شاگردانش را دوچندان می‌کرد. او برای آموزش درس زبان انگلیسی از هنر نمایش استفاده می‌کرد و از دانش‌آموزان می‌خواست نمایشنامه‌هایی را که به قلم او نوشته شده بود، به زبان انگلیسی در کلاس اجرا کنند. با ساخت و نمایش مجموعه تلویزیونی «مهر و ماه» شاگردان خانم معلم به هنر بازیگری او پی‌بردند و از اینکه دبیر انگلیسی خود را روزها در کنار خود و پای تخته‌سیاه و شب‌ها در قاب تلویزیون‌های سیاه و سفید و در جمع خانواده‌های ایرانی می‌دیدند، لذت می‌بردند. شاید همین جذابیت‌های شخصیت خانم معلم سبب شده شاگرد نوجوانش لیلیا بر خورداری هم به دنیای بازیگری روی آورد و همکار خانم معلمش شود.

حسین وحیدانی
خودتان را بهتر بنیند ببینید

معلم پیشکسوت کشورمان همیشه در گمنامی و به دور از هیاهو به آموزش و تدریس درس ریاضیات را در کارنامه خود دارد، نه تنها در جمع رکوردداران حوزه تعلیم و تربیت او را به شهرت رسانده است. نام حسین وحیدی که ۷۷ سال سابقه تدریس موفق، مؤثر و مستمر ریاضیات را در کارنامه خود دارد، نه تنها در جمع رکوردداران قاره کهن، بلکه در فهرست رکوردداران گینس (در حوزه میزان سال‌های تدریس) ثبت شده است. این معلم عاشق در سال ۱۳۵۵ پس از ۳۲ سال خدمت بازنشسته شده اما پس از بازنشستگی هم به تدریس

ریاضیات ادامه داده است. وحیدی تا قبل از شیوع ویروس کرونا کلاس‌های درس خصوصی رایگانش را در خانه یا بوستان‌های شهر برای دانش‌آموزان کم بضاعت علاقه‌مند برگزار می‌کرد و در دوران شیوع کرونا هم تلفنی، پاسخگوی اشکالات و سؤالات درسی دانش‌آموزان بود. او در جواب اعتراض اطرافیان که معتقدند باید بیشتر استراحت کند، می‌گوید: «معلمی در خون من است و تازمانی که نفس دارم می‌خواهم معلم باشم». یکی از هدایایی که وحیدی به‌عنوان هدیه روز معلم از شاگردانش دریافت کرده، آبنه‌ای کوچک بوده است. دانش‌آموز استاد به او گفته است: «چیزی بهتر از خودت‌شان پیدا نکردم. اینکه خریدم خودتان را که بهتر بنیند ببینید.»

مجید جلالی
آقا معلم فوتبال ایران

بی‌دلیل نیست که دبیر کل کانون مریبان فوتبال ایران و مدرس بین‌المللی فیفا را به‌عنوان «معلم» و «تئوریسین فوتبال ایران» می‌شناسند. معلمی در خون مجید جلالی است و ۳۰سال خدمت در قامت معلم ورزش مدارس کشور، از افتخارات او به‌شمار می‌آید. این فوتبالیست پرباقه که در طول سال‌های خدمتش در آموزش و پرورش همیشه کسوت معلمی را به پست‌های مدیریتی ترجیح داده، شاگردان بسیاری را تربیت کرده که اکنون جزو چهره‌های شاخص کشور به‌شمار می‌آیند. جلالی که در فوتبال ایران به‌نام «آقا معلم» شهرت پیدا کرده، بارها با تربیت و معرفی بازیکنانی جوان به عرصه فوتبال قهرمانی کشور، شایستگی خود را برای داشتن این عنوان نشان داده است. او در سال ۱۳۶۵ درحالی‌که مربی جوانی به‌شمار می‌آمد، تیم وحدت تهران را که از بازیکنانی جوان تشکیل شده بود، برای تیم‌های پرستاره پرسپولیس و استقلال به چسان حریف قدرتمندی تبدیل کرد که اهالی فوتبال از این تیم به‌عنوان گربه‌سیاه تیم‌های سرخ‌پوش و آبی‌پوش پایتخت یاد می‌کردند. آقا معلم در کنار روحیه آموزگاری خود، عطش آموختن هم دارد و دوره‌های مربیگری را از ابتدایی‌ترین سطح تا بالاترین سطح و در ایافت مدرک حرفه‌ای مربیگری، طی کرده است.

جلال آل حیدر
معلمی‌اش فراموش شد

پویننده زمان «مدیر مدرسه» نه تنها عمری را در فضای مدرسه و در کلاس درس گذرانده، بلکه همدم بودن با همسرش سمین دانشور نیز برایش فرصتی را فراهم کرده که با خلق و

خوی آموزگاران و حال و هوای دنیای معلمی بیش از پیش آشنا شود. جلال آل‌احمد و همسر اهل قلمش هر دو از معلمان و استادان شهر برای دانش‌آموزان کم بضاعت علاقه‌مند در این میانه چیست؟ از آقای نویسنده، به‌اندازه‌ای در بحر نثر شلاقی، موجز، صریح و صمیمی آثار آل‌احمد فرو رفته‌اند که بسیاری از اوقات در وصف شخصیت چند وجهی او، آموزگار بودنش را از قلم می‌اندازند و این وجه از شخصیتش را چندان مورد توجه قرار نمی‌دهند. جلال را دانشسرای عالی در رشته ادبیات فارسی تحصیل کرد، در دبیرستان هم عنوان معلم ادبیات را یدک می‌کشید، ولی شاگردانش در رفتار و گفتار آقا معلم بیش از آنکه با اصول نگارش فارسی آشنا شوند، درس اخلاق و آزادگی می‌آموختند. آقای معلم روی درس انشای شاگردانش حساسیت نشان نمی‌داد ولی وقتی همکارش با شاگردی‌کندهن می‌مدار نمی‌کرد، بی تفاوت نمی‌نشست یا وقتی دانش‌آموزان شمیرانی هم‌کلاسی‌تان‌وارد خراسانی‌شان را مورد تمسخر قرار می‌دادند، آموزگاران ملامت‌شان می‌کرد.

صمد بهرنگی
دوست از دست رفته بچه‌ها

معلم روستاهای محروم آذربایجان با آنکه از جوانی در مناطق دورافتاده و دور از پایتخت زندگی می‌کرد، اما نوشته‌های آتشین و تهییج‌کننده و قلم‌شویا و جسوراش آواز او را به سیاسیون و اهالی ادبیات تهران نشین هم رسانده بود. در روستاهای آذربایجان بلندآوازی صمد بهرنگی حکایت دیگری داشت و مردم روستاوقتی می‌دیدند آقا معلم نالغزاندام هر روز پشتت‌های از کتاب‌های گلچین شده را روی کولش می‌گذارد و بی‌مزد و منت میان شاگردانش تقسیم می‌کند تا با خواندن آنها در س زندگی بیاموزند، بساور می‌کردند که او فقط خیر و صلاح بچه‌های روستا را می‌خواهد. به‌همین دلیل وقتی سراغ‌شان می‌آمد و از آنها می‌خواست بچه‌ها را به‌جای فرستادن به سرکار، به مدرسه بفرستند رویش را زمین نمی‌انداختند. بهرنگی در بسیاری از قسه‌هایش مردی را تجسم می‌کند که به‌خودش بی‌شبهت نیست. در این مرد قسه‌های بهرنگی عشق به زندگی موع می‌زند و برای زنده ماندن و خوب زندگی کردن سخت می‌جنگد، اما داستان زندگی پروغای صمد مانند «ماهی سیاه کوچولو» آغاز نشده به پایان می‌رسد. بهرنگی در ۲۸سالگی و پس از ۱۰سال آموزشگاری در رود ارس غرق شد و روی سنگ مزار ساده‌اش فقط نوشته‌اند: «دوست از دست‌رفته بچه‌ها.»

نکته

معلمان؛ معماران آینده توسعه

این روزها همه کشورها دنبال توسعه هستند؛ در وهله اول توسعه برایشان مفهوم همین رفاه اقتصادی و رشد اقتصادی و سری در بین سران اقتصادی جهان در آوردن را دارد و البته در وهله‌های بعدی، بدین مفهوم است که کلا حساب و کتاب‌های مادی و غیرمادی یک جامعه تغییر کنند و معطوف به توسعه، پیشرفت و احترام به فردیت، مالکیت و... باشد. این روزها که اقتصاد حرف اول و آخر را در جهان می‌زند، کشوری که جیبش پر تر باشد، حرفش هم بیشتر شنیده می‌شود؛ به همین دلیل است که حتی کشورهایی که بنیه نظامی قوی دارند یا بنیسه فرهنگی قوی، دنبال بنیه اقتصادی قوی هم هستند؛ برای همین توسعه، حد مشترک بحث‌های غالب در جهان امروز است؛ اینکه از کجا شروع می‌شود، چه راه‌هایی را طی می‌کند و به کجا ختم می‌شود. همه اینها بحث‌هایی است که طرح می‌شود تا دیگران، از آن طریق راه‌هایی را که باید دنبال کنند، پیدا کرده و پیش بروند.

علی اصغر فانی
وزیر اسبق آموزش و پرورش کشور

خاطرات آقای «نیمچه معلم»

در دوره دبیرستان در مدرسه دکتر نصیری درس می‌خواندم. در این مدرسه، معلم ریاضی‌ای داشتم که بسیار جدی، دلسوز و زحمتکش بود. او که علی‌آبادی نام داشت و چند سال پیش به رحمت خدا رفته، بدون چشمداشت مالی از ساعت ۵صبح کلاس جبرانی می‌گذاشت تا شاگردانش از دانش‌آموزان مدارس «هدف» و «البرز» جا نمانند. او گاهی تخته را با گوشه آستینش پاک می‌کرد. خانه ما و آقای علی‌آبادی در یک کوچه بود. یک روز با برادر بزرگم به حمام عمومی خیابان بریانک رفته بودیم. وارد حمام که شدیم، دیدیم آقای علی‌آبادی خودش را آب کشیده و دارد بیرون می‌رود. چشمش که به من افتاد اخم و تحکم گرفت: تو اینجا چه کار می‌کنی؟... با ترس و لرز گفتم: آقا اجازه!... آمدیم حمام... دوباره برگشت داخل حمام و ما را نشانند روی یکی از سکوها و با آب داغ و کبسه و صابون به جانمان افتاد و وقتی خپالش راحت شد که حسایی تمیز شده‌ایم، رفت. وقتی رفتیم پول حمام را بدهیم حمامی گفت آن آقا حساب کرد... خدا بیامرز یک واقعه بود؛ معلمی که حتی بیرون از مدرسه هوای شاگردانش را داشت. دوره دانشجویی در چهارراه لشکر منتظر تاکسی ایستاده بودم که یک فولکس رد شد. بعد از چندمتر ایستاد و دنده عقب گرفت. دیدم آقای علی‌آبادی است. باهمان اخم همیشگی گفت: کجا می‌روی؟ گفتم: می‌روم دانشگاه. گفت: سوار شواتا آمدم بگویم: مزاحم نمی‌شوم، بالحن جدی و خشن گفت: می‌گویم سوار شو... یادش به خیر. بااینکه راه خودش دور شد ولی اول مرا رساند میدان انقلاب و بعد رفت دنبال کارش.

نیمچه معلم

در کلاس پنجم ابتدایی، معلمی داشتم به‌نام آقای حیدری که او هم مرحوم شده است. او که معلمی ترک‌زبان بود، مرا «نیمچه معلم» صدا می‌زد. دلیلش هم این بود که چون پیر شده بود، نمی‌توانست پای تخته‌سیاه برود و مطالب درس ریاضی را روی تخته‌سیاه بنویسد؛ به همین علت مرا پای تخته‌سیاه می‌برد تا مسائل را حل کنم. تقریبا همه مسائل ریاضی را من پای تخته حل می‌کردم و آقای حیدری پشت‌میز می‌نشست. یک روز در امتحان ریاضی نلت اول، آقای حیدری مثل همیشه از من خواست که سؤالات امتحانی را روی تخته‌سیاه بنویسم. آن زمان دستگاه پلی‌کپی هم این بود که چون پیر شده بود، ورق کاغذ نوشته بود و من باید آنها را با گچ روی تخته‌سیاه می‌نوشتم تا دانش‌آموزان دیگر از روی تخته، سؤالات را بنویسند. چون سؤالات زیاد بود، مجبور شدم تعدادی از این سؤالات را از روی تخته پاک کنم تا بتوانم بقیه را بنویسم. به همین دلیل وقتی خواستم سؤالات را در ورقه خودم وارد کنم، سؤالاتی را که پاک کرده بودم، نداشتم.

از هم‌کلاسی‌ام که کنارم نشسته بود، خواستم که سؤالات را برآیم بخواند. یک تفریق اعشاری بود که من عدد ۲ را به اشتباه ۹ شنیدم و مسئله را با همان عدد ۹ حل کردم. راه‌حلم درست بود، اما عدد باید ۲ محاسبه می‌شد. وقتی معلم ورق‌ها را تصحیح کرد، به من نمره ۱۹.۵ داد و گفت که نیم‌نمره کم آورد. من که بسیار ناراحت شده بودم، با گریه گفتم: آقا من که وظیفه‌ای نداشت‌م که بروم پای تخته‌سیاه و سؤالات را بنویسم، شما گفتید برو! من هم رفتم.

زنک تفریح که خورد و بچه‌ها به خارج از کلاس رفتند، من به‌عنوان اعراض‌ماندم و بیرون رفتم. معلم موضوح را فهمید ولی گفت که نمرات همین است و ۲۰ نمی‌شوی. زنک بعد مجدداً به من گفت «برو پای تخته و مسئله حل کن!» من هم حرفش را گوش نکردم و گفتم «اگر من می‌توانم ثروت استخراج کنم و... وقتی هم که کشورها این را فهمیدند، تمام تمرکزشان را روی ارتقای منابع انسانی گذاشتند.

صمد بهرنگی
دوست از دست رفته بچه‌ها

وقتی متوجه می‌شویم که منابع انسانی چقدر مهم است، آنجاست که به نقش آموزش و معلمان در پرورش این منابع بی‌همی برسیم؛ به همین راحتی... بی‌دلیل نیست که کشورهای جهان و منزلت معلمان و افتخدر روی آموزش، انداختن امتحان مواجه شدم. با درخواست آنها موافقت کردم و سؤالات امتحان را که داخل پاکت بود بین دانش‌آموزان توزیع کردم و به آنها گفتم، سؤالات را با خود به خانه ببرند و هفته آینده با جواب‌ها آنها را بیاورند. وقتی دانش‌آموزان جواب سؤالات را آوردند، به گشای آنها را تصحیح کردم که نمرات مختلفی داشتیم از ۲ تا ۱۷ و ۱۸، یکی از دانش‌آموزان در بر گه خود نوشته بود آقای فانی تا این سؤال، ۲ ساعت زمانی که برای پاسخگویی تعیین کرده بودید تمام شد و بقیه سؤالات را در وقت اضافه پاسخ‌دادم. این جمله دانش‌آموز برای من بسیار ارزشمند بود چرا که همین جمله یعنی احترام من اعتماد معلم... هفته بعد از این ماجرا یکی از دانش‌آموزان سراغ من آمد و گفت که در امتحان تقلب کرده‌ایم او پرسیدم که نمره‌اش چند شده است، پاسخ داد: ۱۵.۵. گفتم به‌دلیل اینکه راست گفتی وا اشتباه خود بشیمان هستی همین نمره را برایت ثبت می‌کنم.